

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در آستانه شهادت مولایمان امام حسن عسگری ارواحنا فداءه و صلوات الله و سلامه علیه
و علی آبائه الطاهرین و ابنه الطاهر المظهر هستیم. این شهادت مظلومانه را خدمت
فرزند بزرگوارش حضرت بقیة الله الاعظم تسلیت عرض می‌کنیم و هم چنین خدمت همه
شیعیان موالیان و شما حضار محترم این صلوات خاصه به آن بزرگوار را خدمت‌شان
تقدیم می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحیم

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرِّ الْتَقِيِّ الصَّادِقِ الْوَفِيِّ الثَّوَرِ الْمُضِيِّ خَازِنِ
عِلْمِكَ وَ الْمَذْكُورِ بِتَوْجِيدِكَ وَ وَلِيِّ أَمْرِكَ وَ خَلَفِ أَيْمَةَ الَّذِينَ هُدَاهُ الرَّاشِدِينَ وَ الْحُجَّةِ عَلَى
أَهْلِ الدُّنْيَا فَصَلِّ عَلَيْهِ يَا رَبِّ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَ حُجَّجِكَ وَ أَوْلَادِ
رُسُلِكَ يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ.

مرحوم محقق خراسانی قدس سره بعد از حکومت موارد جمع عرفی را بیان فرمودند به
تعبیر خودشان. موارد جمع عرفی را این فرمودند که تارۀ دو دلیل یا چند دلیل به حیثیتی
هستند که مجموع آن‌ها.... به تعبیر من. مجموع آن‌ها موجب می‌شود که تصرف در احدهما
کنیم به نحو این که آن را حمل بر اقتضاء کنیم. یا این که نه موجب می‌شود که تصرف در
هر دو بکنیم. در تمام اطراف تعارض بدوی تصرف بکنیم. و تارۀ نه. بلکه وجود آن دو دلیل
باعث نمی‌شود که اجتماع‌شان موجب تصرف بشود بلکه یکی از آن‌ها معیناً موجب
می‌شود که در دیگری تصرف بکنیم مثل این که یکی‌شان مثلاً نص است، دیگری ظاهر
است، یا یکی اظهر است دیگری ظاهر است. یا یکی خاص است، دیگری عام است، یا
یکی مفید است و دیگری مطلق است. بنابراین طبق این فرمایش ایشان و آن چه که ما
اضافه کردیم در حقیقت می‌شود این جوری گفت که تارۀ این ادله‌ای که با هم معارضه
دارند به حسب ظاهر یکی بر دیگری حاکم است و حکومت بین‌شان هست و تارۀ ورود
هست و ثالثۀ تنزیل و تشبیه هست و رابعۀ این چنین است که اجتماع این ادله معاً،
اجتماع‌شان نه این و آن، اجتماع‌شان قرینه می‌شود إما بر این که تصرف در احدهما بکنیم
به این شکل که او را حمل بر حکم اقتضایی بکنیم. یا تصرف در احدهما بکنیم به این شکل
که آن را حمل بر خلاف ظاهرش کنیم نه بر اقتضایی، بر امری غیر از اقتضاء و یا این که
نه موجب می‌شود که در هر دو تصرف بکنیم. پس این سه تا؛ تصرف در احدهما به نحو
الاقتضاء، تصرف در احدهما به نحو غیر اقتضاء، تصرف فی جمیعهما، کلیهما این‌ها همه
زیرمجموعه‌های کجا هستند، آن جایی هستند که مجموعهما موجب تصرف می‌شوند. پس
این چهارم این می‌شود. پنجم این که نه، خصوصیتی وجود دارد که یکی از آن‌ها متعیناً
موجب تصرف در دیگری می‌شود. یکی‌شان موجب تصرف در دیگری می‌شود. که خود

این چند زیر مجموعه دارد. یکی این که یکیش نص باشد و دیگری ظاهر باشد. یکی این که یکی اظهر باشد دیگری ظاهر باشد. یکی این که یکی خاص باشد دیگری عام باشد. یکی این که یکی مقید باشد و دیگری مطلق باشد. این‌ها همه می‌شوند زیر مجموعه این آخری. البته این جا اختلافاتی هست حالا این ظاهر فرمایش آقای آخوند این است که خاص و مقید را زیر مجموعه همان اظهر و ظاهر می‌گیرند. بعضی‌ها هم این‌ها را جدا قرار دادند. اگر این‌ها را امثله بر آن قرار دادیم زیر مجموعه‌اش می‌شود دو تا. اگر نه این‌ها را جدا محاسبه بکنیم زیر مجموعه این اخیر می‌شود چهار تا. بنابراین به عبارتی می‌شود گفت اقسام هفت تا است، به عبارتی می‌شود گفت اقسام پنج تا است، که آن سه تایی که ما زیر مجموعه حساب کردیم آن سه تا را هم جدا جدا حساب بکنیم می‌شود هفت تا. اگر نه یکی حساب بکنیم بگوییم این مجموع قرینه هست بر تصرف و به این بیانی که عرض کردیم تهافت بدوی که در عبارت کفایه انسان ممکن است در اول به ذهنش بیاید حل می‌شود. بنابراین در آن قسم چهارم این بود که مجموع قرینه است نه این به خصوص، نه آن به خصوص. این که هر دو صادر شده این مجموع قرینه می‌شود که ما تصرف بکنیم فی احدهما بنحو الاقتضاء حمل اقتضاء، یا فی احدهما به نحو غیر اقتضاء یا در هر دو تصرف بکنیم.

خب در این چند روز گذشته آن جایی که تصرف می‌کردیم به قرینه مجموعه‌ها، تصرف می‌کردیم در احدهما به این نحو که او را حمل بر اقتضاء کنیم آن را بحث کردیم و بان که این قسم که آقای آخوند فرموده است این تمام نیست و یک معنای درست عرفی حداقل ندارد.

و اما قسم دوم که در صریح عبارت ایشان نه در این جا و نه در لاضرر ذکر نشده اما مقتضای اطلاق ممکن است بگوییم هست این که مجموع قرینه می‌شود بر تصرف اما نه به نحو حمل بر اقتضاء به نحو دیگری. مجموع قرینه می‌شود که تصرف در یکی می‌کنیم اما نه به این که آن را حمل بر اقتضاء بکنیم. مثلاً اگر دلالت بر وجوب می‌کند دست از وجوبش برداریم حمل بر استحباب بکنیم. اگر دلالت می‌کند بر حکم مولوی نه به خاطر آن دست از مولویتش برداریم حمل بر ارشادی بکنیم. یا اگر ارشادی هست به واسطه آن قرینه دست از آن برداریم و حمل بر مولویت بکنیم که همه این‌ها هست. مثلاً همین ادله‌ای که در باب بئر وارد شده انزجهایی که در باب بئر وارد شده این‌ها ظاهر اولی همه این‌ها چیه؟ وجوب است... یعنی وجوب نیست ارشادی است. حکم مولوی نیست. می‌خواهد راه تطهیر را بیان بکند. ارشاد می‌خواهد بکند به این که راه تطهیر نرح است. اما به قرینه آن روایات دیگری که می‌فرمایند ماء بئر نجس نمی‌شود الا آن یتغیر طعمه او ریحه او لونه به قرینه آن‌ها پس می‌فهمیم که این نمی‌خواهد راهکار برای تطهیر بگوید، نجس نیست که راهکار تطهیر بخواهد بیان بکند. بنابراین این‌ها حمل می‌شود بر این که مولوی است یعنی مستحب است. ارشاد به طریقه تطهیر نیست بلکه یک امر استحبابی را می‌خواهد بفرماید که از آن حالت اولی‌اش رفع ید می‌کنیم به خاطر این. بنابراین مجموع این دو تا که آن وارد شده، این هم وارد شده این قرینه می‌شود که این ولو آن لو خلی و طبعه ظهور در ارشادیت داشت اما این ورود آن و این با هم دیگه این جا باعث می‌شود که برخلاف حرف اولی در این موارد حمل بکنیم بر مولویت.

سؤال: مثل است دیگه. صرف مثال که کسی بگوید..

جواب: بله صرف مثال را داریم می‌گوییم.

خب این ...

سؤال: حاج آقا این جا که مجموعشان قرینه نشد که همان روایت...؟

جواب: حالا شما سخت نگیرید این جا را.

خدمت شما عرض شود که حالا در ثنایای بحث روشن می‌شود بعضی اشکال‌ها.

و اما آن قسم بعدی، آن قسم بعدی این بود که مجموعشان قرینه می‌شود بر این که در هر دو تصرف بکنیم. برای این مثال زده شده به مواردی که دو امر یا چند امر در یک موضوع واحدی وارد شده مثل این که فرموده اگر در شهر رمضان افطار کردی باید شصت مسکین طعام بدهی. در یک روایت دیگر فرموده اگر افطار کردی باید شصت روز روزه بگیری. در روایت دیگر فرموده اگر افطار کردی باید یک بنده آزاد کنی. خب این سه کلامی که از مولی صادر شده هر کدام دلالت می‌کند بر چی؟ بر وجوب تعیینی هر یک از این‌ها که گفته شده. باید حتماً شصت روز روزه بگیری و چیزی جایگزین این نیست به حسب اطلاقش. باید شصت روز روزه بگیری سواء این که شصت تا عبد آزاد... شصت نفر را اطعام بکنی یا نکنی. بنده آزاد بکنی یا نکنی. آن روایتی هم که می‌فرماید باید شصت نفر را اطعام بکنی باز اطلاقش اقتضاء می‌کند که هر کار دیگر بکنی فایده ندارد جای این را نمی‌گیرد باید شصت نفر را اطعام بکنی سواء این که شصت روز روزه بگیری یا نگیری. عبد آزاد بکنی یا نکنی و هکذا آن دلیل سوم.

خب این‌ها اگر هر کدام جدا جدا بودند ما به مقتضایش اخذ می‌کردیم و می‌گفتیم وظیفه این است. اما حالا که این‌ها اجتماع کردند این اجتماع این‌ها آقای آخوند می‌فرماید قرینه می‌شود بر این که دست از تعیینیت هر کدام برداریم. اصل وجوبش را که دلالت می‌کند اخذ می‌کنیم رفع ید از تعیینیت می‌کنیم و می‌گوییم این‌ها واجب تخییری هستند، در هر کدام عدلی از این واجب تخییری ذکر شده. اگر امام آن را آمده گفته آقا یک روز من روزه‌ام را خوردم، حضرت فرمود که خب صم ستین یوماً از باب چی فرموده؟ از باب این که این یک عدلی است از آن سه گزینه‌ای که مخیر است در آن. یک جا دیگر آمده سؤال کرده فرموده اطعم ستیاً مسکیناً آن همان یک عدلی را بیان فرموده و هکذا آن دیگری. به خاطر این که این‌ها هر کدام دلالت می‌کنند بر تعیینیت و دلالت می‌کنند بر اجزاء او که یعنی اگر این کار را بکنی دیگر از عهده برآمدی. دیگر چیزی به گردنت نیست. این که هر کدام می‌گوید اگر این را بکنی ظاهراً این است که دیگر چیزی به گردنت نیست این قرینه می‌شود که ما دست از تعیینیت برداریم. ظهور این در این که باید این کار را بکنی لیس الا هیچ فایده‌ای ندارد به خاطر این که آن هم می‌گوید اگر این کار را بکنی دیگر چیزی بر عهده‌ات نیست دست از ظهور این برمی‌داریم و هکذا آن دیگری و آن دیگری قهراً حمل بر تخییر می‌شود.

سؤال: بالدقه این تعارض و تساقط است دیگر، جمع عرفی که نشد. بالدقه این اطلاق این با اطلاق این تعارض می‌کند و تساقط می‌کند جمع نکردیم. قبول کردیم تعارض مستقر است و گفتیم از حجیت می‌افتد.

جواب: حالا این جا هم عرض می‌کنم.

پس این هم فرمایش آقای آخوند است که این را هم از موارد جمع عرفی قرار داده. در این جا منتقا اشکال فرموده به این که ما برای این مورد که شما می‌فرمایید همه‌اش

می‌شود. پس بنابراین اگر این مینا را بگوییم پس بنابراین اجتماعها قرینه نشده و این مندرج می‌شود تحت همان حرفی که بعد آقای آخوند می‌زنند که احدهما موجب تصرف در دیگری است به این که یکی نص است یکی ظاهر است. یکی اظهر است یکی ظاهر است. منتها این جا طرفینی شده. همان طور که توی این نصوصیت وجود دارد نسبت به آن و ظهور او، در آن هم یک نصوصیتی وجود دارد نسبت به این ولی اجتماع کارایی نداشته این خصوصیتی است که هر کدام دارد. این یک مینا.

مینای دوم در این باب این است که اصلاً این جاها جمع... اصلاً جمع عرفی وجود ندارد. نه به این نحوی که شما می‌فرمایید و نه به آن نحوی که بعداً گفته می‌شود و ما گفتیم جمع بین نص و ظاهر باشد، یا اظهر و ظاهر باشد. اصلاً این‌ها تعارض می‌کنند در ناحیه اطلاق‌شان تعارض می‌کنند. این گفته اطعم ستین مسکیناً، آن گفته صم ستین یوماً. این دو تا در ناحیه اطلاق‌شان تعارض می‌کنند، تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند. حالا وقتی که تساقط کردند نتیجه این می‌شود که آن دلیل می‌گفت باید ستیناً مسکیناً را اطعام بکنی سواء این که شصت روزه را بگیری یا نگیری. آن هم می‌گفت شصت روز روزه را باید بگیری سواء این که ستین مسکیناً را اطعام بکنی یا نکنی. این اطلاقات تساقط می‌کنند، تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند می‌افتد. خب وقتی افتاد ما شک می‌کنیم این وجوب است یا وجوب هست اصل وجوب آن جا هست آیا اگر ما ستین مسکیناً را اطعام کردیم واجب است شصت روز روزه را بگیریم؟ برائت جاری می‌کنیم. اگر شصت روز روزه را گرفتیم آیا واجب است ستین مسکیناً را هم اطعام بکنیم برائت جاری بکن. نتیجه مثل همان تخییر می‌شود. پس بنابراین باز هم ممکن است از این راه. اصلاً ربطی به فرمایش ندارد. بنابراین آن چه که مرحوم آقای آخوند در این جا ذکر فرمودند چه در آن که فرمودند که مجموعهما قرینه می‌شود بر تصرف در احدهما بالحمل علی الاقتضاء، این تمام نیست. این که فرمودند مجموعهما قرینه می‌شود بر تصرف در احدهما لا علی نحو الاقتضاء، این مثاله، کجاست که حتماً این چنین باشد مجموعهما باعث شده باشد؟ این که می‌فرمایید مجموعهما باعث می‌شود در تصرف فی کلیهما این هم مثالش این هست، این هم تمام نیست. این‌ها خودشان مصداق حمل ظاهر بر اظهر یا نص بر ظاهر یا اصلاً تعارض و تساقط و این‌ها است. بنابراین حرف منتقا، فرمایش منتقا ماحصلش این می‌شود که سه قسم که زیر مجموعه این هست که مجموعهما قرینه می‌شود بر تصرف یا به شکل اول یا دوم یا سوم هیچ این‌ها تمام نیست. إما برمی‌گردد به آن بعدی و إما این که اصلاً تمام نیست این صور که آقای آخوند فرموده.

حالا در این جا یک مشکله‌ای هم عبارت کفایه دارد که اعلام در حیث و بیس افتاده که باید این را چه جوری معنا کرد. این هم یک توجهی به آن بکنیم بعد برویم سر آن قسم اخیر. ببینید آقای آخوند این طوری عبارت‌شان هست:

أو كَانَا عَلَى نَحْوِ (یعنی آن دو تا دلیل) كَانَا عَلَى نَحْوِ إِذَا غُرِضَا عَلَى الْعَرَفِ وَفَقَ بَيْنَهُمَا بِالتَّصَرُّفِ فِي خُصُوصِ أَحَدِهِمَا، كَمَا هُوَ مَطْرُودٌ فِي مِثْلِ ادْلَةِ الْمُتَكَفِّلَةِ لِبَيَانِ أَحْكَامِ الْمَوْضُوعَاتِ بِعَنَاوِينِهِ الْأُولَى مَعَ مِثْلِ الْإِدْلَةِ الْنَافِيَةِ لِلْعَسْرِ وَالْحَرْجِ. أَوْ بِالتَّصَرُّفِ فِيهِمَا. عَلَى نَحْوِ كَيْ تَصَرَّفَ بِكَ فِي خُصُوصِ أَحَدِهِمَا مِثْلَ أَنَّ جَاءَ، أَوْ بِالتَّصَرُّفِ فِيهِمَا، يَا تَصَرَّفَ فِي هَرِّ دَوَّ بَكْنَد. فَيَكُونُ نَتِيجَةً مَاسْبِقُ اسْتِ. فَيَكُونُ مَجْمُوعُهُمَا قَرِينَةً عَلَى التَّصَرُّفِ فِيهِمَا أَوْ فِي أَحَدِهِمَا الْمَعْيَّنِ بِه نَحْوِ لَفٍ وَ نَشْرٍ غَيْرِ مَرْتَبٍ. فَيَكُونُ مَجْمُوعُهُمَا، مَجْمُوعُ إِنْ دَوَّ تَا دَلِيلٍ. قَرِينَةً عَلَى التَّصَرُّفِ فِيهِمَا، فِي هَرِّ دَوَّ كَمَا الْإِنْ آخِرُ كَقْتِمْ. أَوْ فِي أَحَدِهِمَا الْمَعْيَّنِ كَمَا أَنَّ بِالْأَثَرِ بُوْد.

خب ولو کان من الآخر اظهر. این جا توی آن ماندند که این ولو کان من الآخر اظهر یعنی چی. أو فی احدهما المعین، یا تصرف می‌کنیم در احدهما المعین اگر چه این معین که می‌خواهیم در آن تصرف بکنیم اظهر از دیگری باشد. چطور می‌شود این که اظهر است و آن ضعیف است ما در این اظهر تصرف کنیم خلاف ظاهرش را بگویم مراد است به قرینه آن که ضعیف‌تر است. بلکه باید عکس باشد. این ولو کان من الآخر اظهر یعنی چی؟

سؤال: ...؟

این جا ... حالا بگذارید من این را تمام بکنم چون وقت بعد خدمت شما می‌گویم.

بعضی‌ها گفتند این عبارت در حقیقت این جوری بوده و کان اظهر یعنی و کان آن دیگری اظهر از این معینی که در آن تصرف کردیم. مرحوم آقای تبریزی رضوان الله علیه می‌فرماید این جا باید این واو زائد باشد تا عبارت درست بشود. یعنی أو فی احدهما المعین لو کان اظهر. یعنی لو کان آن مقابلش اظهر. آن مقابل اظهر باشد ما در این تصرف می‌کنیم. بعد مثال زدند مثل کجا؟ مثل این که یکی‌اش عام است یکی‌اش خاص است. ما به واسطه خاص در عام‌مان تصرف می‌کنیم چون آن خاص چیه؟ اظهر است.

سؤال: ...؟

ایشان این جوری خواستند معنا بکنند. حالا اشکال این است که این جور که شما معنا می‌فرمایید این چیه؟ این از مقسم بیرون است. ایشان خواسته بگوید مجموعه‌ها قرینه می‌شود. کار به این و آن ندارد و این در مقابل آن است که بعداً ذکر می‌کند. اظهر و ظاهر را که خودش بعداً ذکر می‌کند، عام و خاص را که بعداً ذکر می‌کند ایشان. عام و خاص را خودشان بعداً ذکر فرمودند. نص و ظاهر را بعداً ذکر فرمودند. این در مقابل آن است. این قسیم آن است. اگر بخواهد این جا مقصود ایشان این باشد خلط بین قسیم و مقسم فرموده. این به این جور نمی‌توانیم توجیه بکنیم. بعضی‌ها گفتند که این ولو کان من الآخر اضعف. و لو کان من الآخر. این با واو جور نمی‌آید مگر این که واو باید نباشد بگویی لو کان من الآخر اضعف. یعنی در این معین تصرف می‌شود اگر اضعف از آن دیگری باشد. خب این معنا درست بوده ولی باز هم درست نیست. چرا؟ برای این که ما به این کار نداریم و لو کان من الآخر اضعف شرط نیست. چون مجموع می‌خواهد قرینه بشود. حالا توی ذهن می‌آید که ممکن است آقای آخوند همین تو روایات باشد و ما بتوانیم معنای صحیح برای آن بکنیم. به این که در آن حیطة‌ای که ایشان ...؟ شما اشکال منتقا دارید، اشکال دارید داشته باشید ولی حرف آقای آخوند چیه؟ آقای آخوند می‌فرماید گاهی ما تصرف باید بکنیم. این فقط به آخری هم نمی‌خورد و لو کان من الآخر اظهر. یعنی گاهی تصرف در هر دو می‌کنیم، گاهی تصرف در بعض می‌کنیم به قرینه مجموع. ولو این که آن که داریم تصرف می‌کنیم من حیث هو هو وقتی می‌سنجیم از دیگری هم اظهر باشد. اما این جا چون ملاک، قرینیت روی قرینیت این به خصوص و آن به خصوص نبوده. قرینیت مال چیه؟ مال مجموع است. پس بنابراین آقای آخوند می‌فرماید چون این جا ملاک جمع مجموع است این مجموع ممکن است موجب تصرف در یکی بشود ولو آن یکی وقتی با آن می‌سنجیم اظهر از آن باشد. چون ملاک این نبود که این را با آن بسنجیم، آن را با این بسنجیم که. این جا ملاک تصرف ما چی بود؟ مجموع بود. این که این دو تا صادر شده با هم این قرینه می‌شود بر این که ما باید تصرف بکنیم در کلیهما یا احدهما المعین و این جا هم دلالات کل واحد نسبت به دیگری محاسبه نمی‌شود که اضعف است، اظهر است، چیه؟

سؤال: آن وقت تعارض می‌شود اصلاً.

به این‌ها کار نداریم. مثلاً در آن مثالی که من عرض کردم اگر این نام خودش وقتی گفته می‌شود خیلی ظهور قوی دارد. وقتی می‌گویند آقای فلسفی ظهور دارد در چی؟ در آشیخ محمد تقی فلسفی مشهور که خطیب ایران بود. کلمه فلسفی به آن انصراف شدید دارد لو خلی و طبعه. اگر خودش باشد. اما اگر بگویم آقای فلسفی از مرحوم نائینی نقل کرد. خب آقای فلسفی به آقای نائینی که نمی‌خورد. این که ناقل ایشان است، منقول منه آن است. این مجموع قرینه می‌شود که این فلسفی یکی از شاگردهای کم نامی است که گفتند شاگرد آقای نائینی بوده. این ولو کلمه فلسفی خودش بسنجیم یک انصراف قوی‌ای دارد به ایشان. اما این جا چون مجموع است، در یک جمله‌ای قرار گرفته که ناقل و منقول با هم شدند در این جا ما حمل می‌کنیم بر آن شخص مجهول و گمنام ولو اینکه فی نفسه چی باشد؟ خودش را اگر می‌خواستیم محاسبه بکنیم این جوری نبود. یک ظهور قوی داشت و انصراف قوی داشت. پس بنابراین آقای آخوند رضوان الله علیه به حسب ما یختلج بالبال این است که ایشان در این جا خواسته این مطلب را بفرماید که چون ملاک ما در این جا قرینیت مجموع است بنابراین ما تصرف به خاطر این مجموع تصرف می‌کنیم در این ولو این اظهر باشد از آن دیگری. ولی این جا که آن دیگری را که نخواستیم که قرینه قرار بدهیم که آقا چرا ضعیف را قرینه تصرف در اظهر قرار می‌دهید. ما خواستیم مجموع من حیث المجموعش را قرینه بدهیم. بنابراین اگر این جوری معنا کنیم مشکلی ندارد. اگر چه محقق مشکینی، محقق ... آن صاحب منتهی الدرایه، صاحب حقایق الاصول و محقق تبریزی قدس سرهم جمعاً این جا در این که این عبارت باید چه جوری معنا کرد و چه کارش باید کرد و باز جور در نمی‌آید اختلاف دارند با یکدیگر.

خب این تمام شد. و اما آن قسم اخیری که آقای آخوند فرمود که به خاطر آن دو تا دلیل جوری هستند که به خاطر احدهما تصرف می‌کنیم در دیگری. حالا إما چون آن اظهر است یا چون نص است، یا چون خاص است، یا چون مقید است. این جا ما دو راه داریم که حالا هر کدام را آقایان انتخاب بکنند. یکی این که حالا این‌ها را واگذار کنیم مخصوصاً عام و خاصش را، مطلق و مقیدش را به اباحت خودش. یک راه دیگه هم این است که این جا وارد بشویم. چون در باب عام و خاص دو تا بحث وجود دارد در مباحث الفاظ. یکی این که الفاظ عموم چیه، چه جور دلالت بر عموم می‌کند، عموم چند قسم داریم. این یکی، یکی این که آیا چگونه بین عام و خاص جمع می‌کنند. این در حقیقت مال بحث عام و خاص نیست. مال این جاست ولی خب معمولاً آقایان آن جا طرح می‌کنند. در مطلق و مقید هم باز اباحتی داریم اطلاق چه جوری درست می‌شود مقدمات حکمت می‌خواهد، نمی‌خواهد آیا اطلاق چند جور داریم، یک جور داریم و مجموعی، استقرایی و بدلی داریم، نداریم؟ این‌ها بحث‌ها خب مال آن جاست. اما چرا ما مطلق و مقید را این جوری جمع می‌کنیم، تقیید می‌کنیم. این مال این جا است.

خب بزرگانی مثل مرحوم شیخ و عده‌ای این اباحت را این جا طرح فرمودند. ما هم می‌توانیم این جا طرح بکنیم. و بزرگانی هم این جا طرح کردند. می‌توانیم این‌ها را حذف بکنیم بگذاریم برای آن جا و وارد مبحث بعد که انقلاب نسبت بشویم. حالا هر کدام که آقایان میل دارند، اکثریت ما همان را عمل می‌کنیم ولی نظر شخص خودم این است که فی الجملة واردش بشویم این جاها بد نیست چون مباحث مهمی است برای فقه و حالا اصلاً عمر ما وفای به اینکه عام و خاص را بگویم یا نه، خدا می‌داند.

و صلى الله على محمد و آل محمد.